



The Aesthetics of Multiplicative Numbers in the Mirror of the Qur'ān and Literature: A Comprehensive Comparative Study of Multiplicative Numerals in Arabic and Persian

Farhad Rajabi Noushabadi ^{a*}

^a Assistant Professor, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Languages, Arak University, Arak, Iran

KEYWORDS

multiplicative numbers,
Qur'ānic ayahs, hadiths,
poetry, proverbs

Received: 28 September 2023;
Accepted: 21 December 2023

Article type: Research Paper
DOI: 10.22034/paq.2025.2059797.3998

ABSTRACT

One of the important topics in the grammar of numbers is the subject of the concept of multiplicative numbers, which implies abundance and plentitude. In both Persian and Arabic, certain numbers symbolize multitude and frequency, including: seven, ten, twenty, forty, fifty, sixty, seventy, one hundred, one thousand, and one hundred thousand. These numbers are widely used by experts and the general public alike. This study conducts a comparative analysis of these numbers, presenting a variety of poetic and prose examples under each category, enabling readers to observe and compare their usage in both languages effectively. This article answers several key questions:

First, which numbers indicate abundance or multitude?

Second, how are these numbers reflected in religious and literary texts?

Third, do these multiplicative numbers hold the same meaning and usage in Persian and Arabic, or are there differences?

Fourth, are these numbers mostly used for hyperbole, or are they employed with their literal meanings as well?

Five, do these numbers have derivatives or subcategories?

Six, besides signifying multiplicity, do these numbers have other uses in Persian and Arabic literature?

The primary sources for this study include verses from the Holy Qur'ān, Hadiths from the Infallibles (AS)—specifically Nahj al-Fasahah of the Prophet Muhammad (AS) and Nahj al-Balagha of Imam Ali (AS). The study also draws from the works of renowned Persian poets, both classical and modern, such as Ferdowsi, Nezami Ganjavi, Sana'i, Rumi, Sa'di, Hafez, Sahib Tabrizi, Parvin E'tesami, and others. Furthermore,¹ the widespread appearance of multiplicative numbers in Persian and Arabic proverbs is examined with abundant examples cited.

* Corresponding author.

E-mail address: f-rajabi@araku.ac.ir

©Author





زیبایی شناسی اعداد تکثیر در آیین قرآن و ادب (پژوهش تطبیقی جامع پیرامون اعداد تکثیر در زبان عربی و فارسی)

فرهاد رجبی نوش آبادی^{الف}

^{الف} استادیار، گروه زبان و ادبیات عربی، دانشکده ادبیات و زبان‌ها، دانشگاه اراک، اراک، ایران، ایمیل f-rajabi@araku.ac.ir

واژگان کلیدی	چکیده
اعداد، تکثیر، آیات، احادیث، اشعار، ضرب المثلها	از جمله مباحث مهم دستورزبانی اعداد، موضوع «تکثیر» است که بر معنای زیادت و فراوانی چیزی دلالت می‌کند. در زبان‌های فارسی و عربی، عددهایی که نماد کثرت و فراوانی است شامل اعداد هفت، ده، بیست، چهل، پنجاه، شصت، هفتاد، صد، هزار و صد هزار می‌باشد و در زبان اهل فن و عامه مردم کاربرد بسیار داشته و دارد. در این پژوهش اعداد مورد نظر با نگاه تطبیقی، مورد بررسی قرار گرفته و شواهدی متنوع از شعر و نثر نیز در ذیل هر یک آمده تا خواننده محترم بتواند نحوه استعمال آنها را در هر دو زبان به خوبی با یکدیگر مقایسه کند.
تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۷/۰۶ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۹/۳۰	مقاله علمی پژوهشی
مقاله علمی پژوهشی	مقاله پیش رو به چند سؤال مهم در این زمینه پاسخ داده است: نخست: مجموعه اعدادی که بر معنای «کثرت» دلالت دارند کدامند؟ دوم: بازتاب آن در متون دینی و ادبی چگونه بوده است؟ سوم: آیا مجموعه اعداد تکثیر در زبان فارسی و عربی کاربرد یکسان و مشترک دارند یا بعضاً متفاوتند؟ چهارم: این اعداد در عموم موارد، برای مبالغه در کثرت چیزی می‌آید یا آنکه در معنای اصلی آنها نیز آمده است؟ پنجم: آیا این اعداد، فروع و زیر شاخه‌هایی نیز دارند؟ ششم: آیا اعداد مورد نظر به جز معنای تکثیر در ادبیات فارسی و عربی استعمال دیگری نیز داشته‌اند و دارند؟
	مجموعه منابعی که در این پژوهش، مورد بررسی قرار گرفته در درجه نخست، آیات قرآن کریم و برخی روایات معصومین (ع)؛ و آنگاه اشعار شاعران برجسته ادب فارسی از قدیم و جدید نظیر حکیم فردوسی، نظامی گنجوی، سنایی، مولوی، سعدی، حافظ، صائب تبریزی، پروین اعتصامی، و برخی دیگر از مشاهیر ادب است. همچنین بازتاب وسیع «اعداد تکثیر» در حوزه ضرب المثل‌های فارسی و عربی مورد بررسی قرار گرفته و به نمونه‌های فراوان از این کاربرد استناد شده است.

۱. مقدمه

اعداد از جمله پُرکاربردترین اسمها و پر نکته‌ترین مباحث دستور زبانی است بگونه‌ای که در دو زبان فارسی و عربی، فصلی مستقل و جامع را به خود اختصاص داده و توجه دستور شناسان را به خود جلب کرده و پیرامون کاربردهای متنوع آن قلم فرسایی نموده و ظرافتهایی از ابعاد مختلف آن را بیان کرده و برخی از دلالت‌های شگرف آن را برشمرده‌اند.

عدد لفظی است که در تعیین عدّه اشیاء و اشخاص بکار می‌رود و شماره آن را بیان می‌کند. مانند: ده کتاب، صد دفتر. الفاظ عدد اصلی در زبان فارسی بیست و دو کلمه است از این قرار: یک، دو، سه، چهار، پنج، شش، هفت، هشت، نه، ده، بیست، سی، چهل، پنجاه، شصت، هفتاد، هشتاد، نود، صد، هزار، میلیون، ملیارد. برخی اعداد نظیر یازده تا نوزده، و نیز دویست تا نهصد از ترکیب این اعداد فراهم آمده‌اند. در بین این مجموعه تعدادی بر معنای تکثیر (افزون گرداندن و مبالغه در زیادت) آمده و آنها عبارتند از: هفت، ده، بیست، چهل، پنجاه، شصت، هفتاد، صد، هزار، و نیز برخی فروع اینها مثل دویست، سیصد، ششصد، هفتصد، ده هزار، صد هزار.

موضوع این مقاله بررسی کاربرد «اعداد تکثیر» در قرآن و روایات و نیز آثار ادبی فارسی و عربی اعم از شعر و نثر است. در این کاوش بناست که مجموعه‌ای جامع از اعداد تکثیر به همراه شواهدی متنوع از آیات و احادیث و ابیات شعری و ضرب المثلهای از خلال آثار ادبی فراهم آید. همچنین در ضمن این پژوهش، به چند سؤال اساسی پاسخ داده شود:

- ۱- تعداد واقعی «اعداد تکثیر» در قرآن و آثار ادبی کدامند؟
- ۲- آیا اعداد تکثیر در زبان فارسی و عربی، شبیه یکدیگرند یا تفاوت‌هایی دارند؟
- ۳- آیا اعداد مورد نظر در عموم موارد، بر کثرت دلالت می‌کنند یا مشخصاً به تعداد واقعی آن عدد اشاره دارند؟
- ۴- فروع و زیر شاخه‌های «اعداد تکثیر» در هر دو زبان فارسی و عربی کدامند؟
- ۵- پر بسامدترین و کم بسامدترین «اعداد تکثیر» در متون دینی و ادبی کدامند؟

۲. عدد هفت

۲.۱. عدد هفت در فرهنگ و ادب فارسی

عدد هفت از دیرباز مورد توجه ایرانیان بوده و آن را در ترکیبات متنوعی به کار برده اند یکی از این ترکیبات، «هفت آتشکده» است. فرهنگ نویسان، شماره آتشکده‌های ایران باستان را هفت تا دانسته و گفته بودند که آنها را به شماره هفت سیاره ساخته‌اند با نامهای: آذر مهر، آذر نوش، آذر بهرام، آذر آیین، آذر خرداد، آذر برزین، آذر زرد هشت. ترکیب دیگر، هفت آسمان است که بابلیان قدیم به هفت طبقه آسمان و هفت طبقه زمین معتقد بودند. در ادبیات فارسی به جای هفت آسمان تعبیرات هفت گنبد خضرا، هفت طبق، هفت گوی، هفت فلک و هفت گردون آمده است (معین، ۱۳۷۱: ۲۲۸۱)

همچنین عدد هفت در متون ادب فارسی در قالب کنایات و با ترکیبات گوناگون و متنوع بکار رفته و بر پدیده‌های مختلفی اطلاق می‌شده است. به عنوان مثال، هفت اصل (هفت طبقه زمین)، هفت اعضاء (مجموع اندامهای بدن آدمی)، هفت الوان (طعامهای رنگارنگ)، هفت اورنگ (هفت ستاره که بنات النعش نیز خوانند)، هفت باغ (دنیا)، هفت برادران (هفت ستاره بنات النعش)، هفت پرند (هفت زمین)، هفت ایوان (هفت آسمان)، هفت پوست (هفت آسمان)، هفت پرگار (هفت آسمان)، هفت تنان (اصحاب کهف)، هفت جوش (شخص پر طاقت)، هفت حجله نور (هفت پرده چشم)، هفت خُم خسروی (گنجینه بسیار)، هفت خیل (هفت اقلیم)، هفت دکان (هفت اقلیم)، هفت رواق (هفت آسمان)، هفت زبان (زبانهای بسیار)، هفت سر (غیر عادی و ترسناک)، هفت سوراخ (سوراخهای متعدد)، هفت لشکر (لشکرهای بسیار) و ... (ثروت، ۱۳۷۵: ۵۰۲)

در بین عربها و امتهای پیشین و پیروان ادیان آسمانی هم تعبیر «هفت» با ترکیبات متنوع استعمال شده است از جمله: هفت اقلیم (هفت کشور در جغرافیای قدیم)، هفت طبقه آسمان، هفت طبقه زمین، هفت بخش قرآن، ایام هفته، هفت فرشته مقدس در نظر بنی اسرائیل، هفت بار طواف به گرد کعبه، هفت بار سعی بین صفا و مروه، هفت طبقه جهنم، هفت عضوی که در سجده باید بر زمین باشد، هفت شبانه روز بلای قوم عاد، هفت گاو فربه و هفت گاو لاغر که عزیز مصر در خواب دید، هفت شهر عشق، هفت مردان تصوّف و موارد متعدد دیگر، نشان از اهمیت فوق العاده عدد هفت در نظر اقوام مختلف دارد. (دهخدا، ۱۳۷۷: ص ۲۳۴۸۷)

۲.۲. عدد هفت در آیات و روایات:

عدد هفت در معارف اسلامی عموماً در معنای اصلی آن (یعنی تعداد هفت تا) استعمال می‌شود. مانند: قرآن کریم: ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ. (۲۹ / بقره)؛ سپس به آفرینش آسمان پرداخت و هفت آسمان را استوار کرد.

قرآن کریم: كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ. (۲۶۱ / بقره)؛ همانند دانه‌ای است که هفت خوشه برویاند که در هر خوشه ای صد دانه باشد.

قرآن کریم: وَ قَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ تِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعَ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ. (۴۳ / یوسف)؛ پادشاه مصر گفت: من در خواب دیدم هفت گاو فربه است که هفت گاو لاغر را می‌خورند؛ و هفت خوشه سبز و هفت خوشه خشکیده دیگر.

قرآن کریم: سَخَّرَهَا سَبْعَ لَيَالٍ وَ ثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ حُسُومًا. (۷ / حاقه)؛ خدا آن تندباد توفنده را هفت شب و هشت روز پیاپی بر آنان بگماشت.

قرآن کریم: وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ. (۸۷ / حجر)؛ و برآستی به تو هفت آیه سوره فاتحه و قرآن بزرگ را عطا کردیم.

قرآن کریم: فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ وَسَبْعَةٍ إِذَا رَجَعْتُمْ (۱۹۶ / بقره)؛ و آن کس که قربانی نیافت، باید در هنگام حج، سه روز روزه بدارد و چون برگشتید هفت روز دیگر روزه بدارید.

قرآن کریم: لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ. (۴۴ / حجر)؛ دوزخی که برای آن هفت در است و از هر دری، بخشی معین از آنان وارد می‌شوند.

نهج الفصاحة: إِنَّ قَلْبَ ابْنِ آدَمَ مِثْلُ الْعُصْفُورِ، يَنْقَلِبُ فِي الْيَوْمِ سَبْعَ مَرَّاتٍ (حدیث ۴۸۰۰)؛ قلب آدمیزاد همچون قلب گنجشک است که روزانه هفت بار زیر و رو می‌شود.

نهج الفصاحة: حَقٌّ لِلَّهِ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ أَنْ يَغْتَسِلَ فِي كُلِّ سَبْعَةِ أَيَّامٍ يَوْمًا يَغْسِلُ فِيهِ رَأْسَهُ وَ جَسَدَهُ. (حدیث ۴۴۱۶)؛ و حقی از خدا به گردن هر فرد مسلمان است که هر هفت روز یکبار، سر و تن خود را بشوید.

نهج البلاغة: لَوْ أُعْطِيَ الْأَقَالِيمُ السَّبْعَةُ بِمَا تَحْتَ أَفْلَاكِهَا عَلَى أَنْ أُعْصِيَ اللَّهُ فِي نَمَلَةٍ أَسْلُبُهَا جُلْبَ شَعِيرَةٍ مَا فَعَلَتْهُ (خطبه ۲۲۴)؛ به خدا قسم اگر هفت اقلیم را با هر آنچه در زیر آسمانهاست به من بخشند که در ازای آن خدا را نافرمانی کنم به اندازه اینکه یک پوسته جو را از دهان مورچه ای بگیرم، هرگز این کار را نمی‌کنم.

۳.۲. عدد هفت در بیان شاعران فارسی

جهان چون یکی هفت سر ازدهاست
کسی نیست کز چنگ و نابش رهاست. (اسدی)

سپهر ازدهایی است با هفت سر
به زخمی کی اندازد از ما سپر. (نظامی)

هفت شهر عشق را عطار گشت
ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم. (مولوی)

پرده هفت رنگ را بگذار
تو که در خانه بوریا داری. (سعدی)

۴.۲. عدد هفت در ضرب المثل‌های ایرانی:

مانند: آفتابه و لگن هفت دست، شام و نهار هیچی. و مانند: سگ هفت تا جان دارد. و مانند: شپش شبی هفت بالین می‌گردد و مانند صدایش تا هفت تا محله می‌رود. و مانند: عروس هفت تا تنبان دارد مفت خودش. و مانند: علف، یونجه نیست که سالی هفت درو بدهد. و مانند: هفت تا به در، هفت تا به بام، هفت تا به دالان خانه. و مانند هفت تا جان هم که داشتیم، یکیش را به در نمی‌بردم. و مانند: هفت تا شکم زاییده، هنوز ادعای دختری دارد. و مانند: هفت خط روزگار است. و مانند: هفت خوان رستم است. و مانند: هفت سال کله پاچه فروختم، خودم یک انگشت نخوردم. و مانند: یک جو به هفت آسیا ندارد. و مانند: یک دختر کور، هفت تا مادر شمر می‌خواهد و مانند: هفت قرآن در میان. و مانند: هفت تا کفن پوسانده است. و مانند: هفت خانه به یک دیگ محتاج شده‌اند. و مانند: نه در هفت آسیا یک گندم، و نه در هفت آسمان یک کوب. و مانند: هر دختری باید بتواند کار هفت تا خانه را بکند. و مانند: مثل جگر زلیخا، هفت تا وصله خورده. و مانند: مثل سرکه هفت ساله. و مانند: گربه که هفت صئار ضرر بزند خورش حلال است. و مانند: گربه هفت بار جای بچه هایش را عوض می‌کند و مانند دوستی به جا، بزغاله یکی هفت صئار. و مانند: روز بهار، هفت بار نهار. و مانند: همین یکی برای هفت پشتم بس است. (دهخدا، ۱۳۶۳: ص ۱۹۸۲ + ذوالفقاری، ۱۳۹۲: ص ۱۹۲۳ + دهگان، ۱۳۸۳: ص ۱۰۴۰ + امینی، ۱۳۵۳: ص + شکورزاده، ۱۳۸۰: ص ۱۰۲۸ + بهمنیار، ۱۳۹۸: ص ۶۱۳ + شهری، ۱۳۸۲: ص ۶۳۲ + حقیقت، ۱۳۷۹: ص)

۵.۲. ذعدد هفت به معنای اصلی آن در ادب فارسی

تبصره ۱: در ادب فارسی گاهی عدد هفت در معنای واقعی آن می‌آید یعنی به تعداد ۷ تا دلالت می‌نماید؛ و این عموماً در مواردی است که به هفت طبقه زمین یا به هفت طبقه آسمان یا به هفت اقلیم (هفت کشور جغرافیای قدیم) یا دریا‌های هفتگانه یا به هفت در جهنم یا به هفت بخش قرآن کریم اشاره دارد. مانند:

آدم خاکی ز حق آموخت علم
تا به هفتم آسمان افروخت علم. (مولوی)

آنکه هفت اقلیم عالم را نهاد
هر کسی را هر چه لایق بود داد. (سعدی)

اگر خود هفت سب از بر بخوانی
چو آشتی الف از باء ندانی (سعدی)

ای بسا کور دل که از تعلیم
گشت قاضی القضاات هفت اقلیم (نظامی)

با چنین چارپای لنگ بود
سوی هفت آسمان شدن دشوار (سنایی)

بود کز یکی ناله مستمند
فتد فتنه در هفت کاخ بلند (همایی)

بهتر ز ملک و سلطنت هفت کشور است
شاهان گر التفات به حال گدا کنند (همایی)

سکندر شه هفت کشور نماند	نماند کسی چون سکندر نماند (نظامی)
سگ به دریای هفتگانه مشوی	که چو تر شد پلیدتر گردد (سعدی)
صورت نفس ار بخوانی ای پسر	قصه دوزخ بخوان با هفت در (مولوی)
گر ز هفت آسمان گزند آید	راست بر جان مستمند آید (سعدی)
هفت اقلیم ار بگیرد پادشاه	همچنان در بند اقلیمی دگر (سعدی)

۳. عدد ده

۳.۱. جایگاه عدد «ده» در فرهنگ و ادب فارسی

عدد ده (۱۰) در زبان فارسی از جمله اعداد تکثیر پر کاربرد است و در حساب جُمْل برابر با حرف «ی» می باشد و در لغت عرب به آن «عَشَر» گویند. واژه ده با ترکیبات فراوان و در قالب کنایات بسیار بکار رفته است که برخی از آنها عبارتند از: ده رگه (بسیار شجاع)، ده زبانی (هر لحظه چیزی گفتن)، ده گله (گله بسیار)، ده مرده حلاج بودن (نهایت زیرک بودن)، ده رنگ (رنگارنگ)، ده دله (شجاع)، ده آیت (ستارگان) و ... (دهخدا، ۱۳۷۷: ص ۱۱۲۸۸)

۳.۲. عدد «ده» در آیات و روایات

قرآن کریم: مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا (۱۶۰ / انعام)؛ هر کس کار نیکی بیاورد، ده برابر آن پاداش خواهد داشت.

قرآن کریم: أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ (۱۳ / هود)؛ یا می گویند این قرآن را به دروغ ساخته است. بگو اگر راست می گویند ده سوره بر ساخته شده مانند آن بیاورید.

قرآن کریم: فَإِنْ أَنْتُم مِّنْ عَشْرٍ فَمِنْ عِنْدِكَ (۲۷ / قصص)؛ شعیب گفت: من می خواهم یکی از دو دختر خود را به نکاح تو درآورم به این شرط که هشت سال برای من کار کنی و اگر ده سال را تمام گردانی، اختیار با توست.

قرآن کریم: يَتَخَفَتُونَ بَيْنَهُمْ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا (۱۰۳ / طه)؛ میان خود بطور پنهانی با یکدیگر می گویند: شما در دنیا جز ده روز نمانده اید.

قرآن کریم: وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَدْتُمُ الْأَيْمَانَ، فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسَاكِينَ (۸۹ / مائده)؛ سوگندهایی که از روی اراده می خورید و می شکنید، خدا شما را مؤخذه می کند و کفاره اش خوراک دادن به ده بینواست.

نهج الفصاحة: قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: إِذْ هَمَّ عَبْدِي بِحَسَنَةٍ وَ لَمْ يَعْمَلْهَا كَتَبْتُهَا لَهُ حَسَنَةً، فَإِنْ عَمِلَهَا كَتَبْتُهَا لَهُ عَشْرَ حَسَنَاتٍ. (حدیث ۲۹۲۱)؛ در حدیث قدسی است که خداوند متعال می فرماید: اگر کسی قصد کار خیر کند و آن را انجام ندهد، یک پاداش دارد. و اگر آن را انجام دهد برایش ده پاداش می نویسم.

نهج الفصاحة: مَا مِنْ أَمِيرٍ عَشْرَةَ إِلَّا وَهُوَ يُؤْتَى بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعْلُولًا حَتَّى يَفْكَهُ الْعَدْلُ أَوْ يُؤَبِّقَهُ الْجَوْرُ. (حدیث ۲)؛ حکمران یک جمع ده نفر را در روز قیامت در غُل و زنجیر می آورند. اگر عادل بوده باشد عدلش بند از پای او بگشاید و اگر ظالم بوده، ظلمش او را به دست هلاکت سپارد.

نهج البلاغه: وَ حَسِبَ سَيِّئَتَكَ وَاحِدَةً وَ حَسِبَ حَسَنَتَكَ عَشْرًا (نامه ۳۱)؛ و خدای مهربان، بدی تو را یکی

حساب کرده، ولی نیکی تو را ده برابر حساب نموده است.

نهج البلاغه: لَوْدِدْتُ وَاللَّهِ أَنْ مُعَاوِيَةَ صَارَ فَنِي بِكُمْ صَرْفَ الدِّينَارِ بِالدِّرْهَمِ فَأَخَذَ مِنِّي عَشْرَةَ مِنْكُمْ وَأَعْطَانِي رَجُلًا مِنْهُمْ. (خطبه ۹۷) به خدا قسم دوست داشتم که معاویه با من داد و ستد می کرد همچون معاوضه درهم و دینار، مبنی بر اینکه ده نفر از شما را می دادم و یک نفر از یارانش را می گرفتم.

حدیث شریف: السَّلَامَةُ عَشْرَةُ أَجْزَاءٍ، تِسْعَةٌ فِي الصَّمْتِ وَوَاحِدَةٌ فِي الْعُزْلَةِ؛ سلامت ده جزء دارد: نه جزء آن در سکوت است و یک جزء آن در کناره گیری از مردم.

۳.۳. عدد «ده» در ضرب المثل‌های عربی:

عُصْفُورٌ فِي الْيَدِ وَلَا عَشْرَةٌ عَلَى الشَّجَرَةِ: گنجشکی در دست بهتر از ده گنجشک بر درخت.
عَيَّرَ بَعِيرٌ وَزَيْادَةُ عَشْرَةٍ: (مجمع الأمثال: ش ۲۴۱۹، ۲ / ۱۷ - المستقصى في أمثال العرب: ش ۵۸۵، ۲ / ۱۷۲)
لَا يَدِي لِوَاحِدٍ بِعَشْرَةٍ: (مجمع الأمثال: ش ۳۵۲۴، ۲ / ۲۵۶)

۳.۴. عدد «ده» در بیان شاعران فارسی

یکی خانه آباد هرگز نکرد	که از ده فزون بر نیاورد گرد (اسدی)
به رای لشکری را بشکنی پشت	به شمشیری یکی تا ده توان گشت (نظامی)
طبيب روزگار افسون فروش است	چو زراقان از آن ده رنگ پوش است (نظامی)
عمر چندانکه عمر مور و مگس	امل افزون ز عمر ده کرکس (سنایی)
آنکه داند نیمه شب گوساله را	چون نداند همره ده ساله را (مولوی)
حذر کن ز نادان ده مرده گوی	چو دانا یکی گوی و پرورده گوی (سعدی)
ده درویش در گلیمی بخسبند و دو پادشاه در اقلیمی نگنجند (سعدی)	
ده آدمی بر سفره‌ای بخورند و دو سگ بر حیفه‌ای بسر نبرند (سعدی)	
بستگی‌ها را گشایشها بود در آستین	لال را از دست خود ده ترجمان آمد پدید (صائب)
تو خفتی کار از آن گردید دشوار	نشاید کرد با یک دست ده کار (پروین)

۳.۵. عدد تکثیر «ده» در ضرب المثل‌های ایرانی

مانند: به تنبل یک کار بگو ده تا کار یادت می دهد. و مانند: دو جو در شکم به که ده من به پشت (امیر خسرو). و مانند: ده مرده حلاج است. و مانند: زور ده مرده چه باشد؛ زر یک مرده بیار (سعدی). و مانند: یک سگ زنده بهتر از ده شیر مرده. و مانند: آن قدر تلخ است که با ده من غسل هم نمی شود خورد. و مانند: از ده تخته نمد یک لچک حریر در نمی آید. و مانند: جلو ده جفت چشم، سیبیل را از پشت لب می دزد و مانند: چراغ که روشن بشود چه یک نفر پایش بنشیند چه ده نفر. و مانند: یک ارباب و ده نوکر شنیده بودیم، اما یک نوکر و ده ارباب ندیده بودیم. و مانند: یک سگ زنده بهتر از ده شیر مرده. و مانند: یک شکم سیر به از ده شکم نیم سیر. و مانند: یک قاضی و ده مفتی. و مانند: یک لقمه صبح، نه ده لقمه شب. و مانند: یک مرکب و ده پیاده. و مانند: یک من علم را ده من عقل می باید و مانند: یکی می گوید ده تا می شنود. (دهخدا، ۱۳۶۳: ص ۸۴۲ + ذوالفقاری، ۱۳۹۲: ص ۱۰۵۵ + دهگان، ۱۳۸۳: ص

۱۰۴۰ + امینی، ۱۳۵۳ : ص ۴۲۴ + شکورزاده، ۱۳۸۰: ص ۵۵۰ + بهمنیار، ۱۳۹۸: ص ۳۴۷ + شهری، ۱۳۸۲: ص ۳۲۸ + حقیقت، ۱۳۷۹: ص ۲۵۶)

۶.۳. عدد «ده» به معنای «تقلیل» در شعر و ادب فارسی

تبصره ۱: گاهی عدد ده در معنای تقلیل (اندک شمردن چیزی) می‌آید. مانند:

چو بسیاری عمر ما اندکی است	اگر ده بود سال و گرسد، یکی است (نظامی)
او را تو به ده درم خریدی	آخر نه به قدرت آفریدی (سعدی)
میراث پدر خواهی، علم پدر آموز	کاین مال پدر خرج توان کرد به ده روز. (سعدی)
ای گل تو به حُسن خود مغرور مشو چندین	کاین خوبی ده روزه بسیار نمی‌ماند. (هلالی جغتایی)
این مدت عمر چون گل ده روزه است	خندان لب و تازه روی می‌باید بود. (حافظ)
ما از این هستی ده روزه به جان آمده‌ایم	وای بر خضر که زندانی عمر ابد است. (صائب)
در رضای یک مسلمان ده قدم	به که سالی طی کنی راه حرم (نراقی)

۷.۳. عدد «ده» به معنای «تقلیل» در ضرب المثل‌های ایرانی

مانند: به ده دینارم خرید، به صد دینارم گرفتار کرد. و مانند: ده من خاک، صد من رسوایی را می‌پوشاند. و مانند: صد تا را نباید فدای ده تا کرد. و مانند: صد تومان طلب کردم تا به ده تومان رضایت دهد. و مانند: ما که رندیم و گدا، نمره ده ما را بس. و مانند: ما که غرقیم، ده گز هم بالاش. و مانند: یوسف که به ده درم فروشی چه خری (سعدی)

۴. بیست

۱. ۴. عدد «بیست» در آیات و روایات

قرآن کریم: **إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ** (۶۵/ انفال)؛ اگر از میان شما بیست تن شکیبا باشند، بر دویست تن چیره می‌شوند.

نهج البلاغه: **لَقَدْ نَهَضْتُ فِيهَا وَ مَا بَلَغْتُ الْعِشْرِينَ** (خطبه ۲۷)؛ من به پیکار برخاستم در حالی که به بیست سالگی نرسیده بودم.

۲. ۴. عدد «بیست» در بیان شاعران فارسی

این خردها چون مصابیح انور است	بیست مصباح از یکی روشنتر است (مولوی)
بر آن کدخدا زار باید گریست	که دخلش بود، نوزده، خرج بیست (سعدی)
گفت در کیش اهل در یوزه	بیست پا را بس است یک موزه (سعدی)
به چشم آنکه در این دشت چشم روشن بست	تفاوتی نکند گر ده است چه یا بیست (پروین)

۳. ۴. عدد «بیست» در ضرب المثل‌های ایرانی

مانند: دختر که رسید به بیست، باید به حالش گریست. و مانند: نمره بیست مال خداست؛ نمره نوزده مال معلم.

۵. چهل

۱. ۵. انعکاس عدد «چهل» در فرهنگ و ادب فارسی

عدد چهل (۴۰) در زبان فارسی از جمله شایعترین اعداد تکثیر است و در حساب جمل برابر با حرف «م» است و در لغت عرب به آن «اربعین» گویند. واژه چهل با ترکیبات فراوان و در قالب ضرب المثلهای بسیار آمده است که برخی از آنها عبارتند از: یک حمام خراب و چهل جامه‌دار؟! یک دکان و چهل مشتری. یک سنگ و چهل کلاغ. یک کلاغ را چهل کلاغ کردن. یک مویز و چهل قلندر. قصه چهل طوطی است. کینه دل تا چهل سال است. همسایه تا چهل خانه است.

۵.۲. عدد «چهل» در آیات و روایات

قرآن کریم: وَ وَاَعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَ اَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فَنَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ اَرْبَعِينَ لَيْلَةً (۱۴۲ / اعراف)؛ و با موسی سی شب وعده گذاشتیم و آن را با ده شب دیگر تمام کردیم.

قرآن کریم: وَاِذْ وَاَعَدْنَا مُوسَى اَرْبَعِينَ لَيْلَةً (۵۱ / بقره) و آنگاه که با موسی چهل شب قرار گذاشتیم.

قرآن کریم: قَالَ فَاِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ اَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيَهُونَ فِي الْاَرْضِ (۲۶ / مائده)؛ خدا به موسی فرمود: ورود به آن سرزمین چهل شب بر ایشان حرام شد که در بیابان سرگردان خواهند بود.

قرآن کریم: حَتَّىٰ اِذَا بَلَغَ اَشُدُّهُ وَ بَلَغَ اَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ اَوْزِعْنِيْ اَنْ اَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي اَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَ عَلٰى وَالِدَيَّ. (۱۵ / احقاف)؛ تا آنگاه که به رشد کامل خود برسد و به چهل سال برسد، می‌گوید: پروردگارا بر دلم بیفکن تا نعمتی را که به من و به پدر و مادرم ارزانی داشته‌ای سپاس گویم.

نهج الفصاحة: مَنْ تَمَنَّى عَلَى اُمَّتِي الْغَلَاءَ لَيْلَةً وَاحِدَةً اَحْبَطَ اللَّهُ عَمَلَهُ اَرْبَعِينَ سَنَةً. (حدیث ۵۱۷)؛ هر آنکه یک شب گرانی قیتمها را برای امت من بخواهد خداوند اعمال چهل ساله او را تباه گرداند.

نهج الفصاحة: مَنْ اَخْلَصَ لِلَّهِ اَرْبَعِينَ صَبَاحًا ظَهَرَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ. (حدیث ۱۵۶۰)؛ هر آنکه چهل صبح خودش را برای خدا خالص گرداند، چشمه‌های حکمت از قلبش بر زبانش جاری شود.

نهج الفصاحة: الْخَمْرُ اُمُّ الْخَبَايِثِ، فَمَنْ شَرِبَهَا لَمْ تُقْبَلْ صَلَاتُهُ اَرْبَعِينَ يَوْمًا. (حدیث ۱۷۷۶)؛ شراب کانون پلیدیهاست. هر آنکه شراب نوشد نمازش تا چهل روز قبول نیست.

نهج الفصاحة: حَدَّ الْجَوَارِ اَرْبَعُونَ جَارًا. حدیث (۱۰۸۳)؛ حد همسایگی، تا چهل خانه است.

قال رسول الله (ص): مَنْ خَرَجَ يَطْلُبُ بَابًا مِنَ الْعِلْمِ وَيَزِدُّ بِهِ باطلاً اِلَى حَقٍّ وَ ضالاً اِلَى هُدًى كَانَ عِلْمُهُ كَعِبَادَةِ اَرْبَعِينَ عَامًا (المواعظ العددیه، ص ۵۸۷)؛ هر آنکه از منزلش خارج شود تا بابی از دانش را بیاموزد، و باطلی را به سوی حق برگرداند، و سرگشته‌ای را هدایت کند، دانش او همچون عبادت چهل سال است.

۵.۳. عدد «چهل» در ضرب المثلهای ایرانی:

مانند: آدم تنبل، عقل چهل تا وزیر را دارد. و مانند: اثر جادو خیلی باشد تا چهل روز است. و مانند: اسبی را که در چهل سالگی سوغان بگیرند برای میدان قیامت خوب است. و مانند: بعد از چهل سال گدایی شب جمعه را گم کرده است. و مانند: بعد از چهل سال مهتری دیگر توبره گم نمی‌کند. و مانند: بعد از سیری، چهل لقمه. و مانند به عشق شیطان در چاه چهل زرعی افعی گرفتن. و مانند: به عشق معاویه در چاه چهل گزی مار گرفتن. و مانند: جاده دزد زده، تا چهل روز ایمن است. و مانند: در چهل سالگی طنبور می‌آموزد، در گور استاد خواهد شد. و مانند: عقل که به چهل

روز نیامد به چهل سال هم نمی‌آید و مانند: قصهٔ چهل طوطی است. و مانند: کینه دل تا چهل سال است و مانند: مرد چهل ساله تازه اول چل چلش است. و مانند: مرغ که جابجا شود تا چهل روز از تخم می‌رود. و مانند: هیچ عروس سیاه بختی نیست که تا چهل روز سفید بخت نباشد. و مانند: یک سنگ و چهل کلاغ. و مانند یک کلاغ را چهل کلاغ کردن. و مانند: یک مویز و چهل قلندر. (دهخدا، ۱۳۶۳: ص ۴۴۷ + ذوالفقاری، ۱۳۹۲: ص ۸۱۲ + دهگان، ۱۳۸۳: ص ۱۰۴۰ + امینی، ۱۳۵۳: ص ۳۳ + شکورزاده، ۱۳۸۰: ص ۴۰۴ + بهمنیار، ۱۳۹۸: ص ۲۶۱ + شهری، ۱۳۸۲: ص ۶۵۶ + حقیقت، ۱۳۷۹: ص ۲۴۳).

۶. پنجاه

۱. ۶. جایگاه عدد «پنجاه» در فرهنگ و ادب فارسی

عدد پنجاه (۵۰) در زبان فارسی از جمله کم کاربردترین اعداد تکثیر است و گاه بصورت «پَنجَه» می‌آید. در حساب جُمْل برابر با حرف «ن» است و در لغت عرب به آن «خَمْسُون» گویند. واژهٔ پنجاه در اشعار شاعران و نیز در تعدادی ضرب المثل‌های فارسی آمده است.

۲. ۶. عدد «پنجاه» در آیات و روایات

نهج الفصاحة: لَسْفَرَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ خَيْرٌ مِنْ خَمْسِينَ حَجَّةً. (حدیث ۲۸۵۱): یک هجرت در راه خدا، برتر از پنجاه حج خانه خداست.

۳. ۶. عدد «پنجاه» در بیان شاعران فارسی

دگر پنجه از نامداران چین	بفرمود تا کرد پیران گزین (فردوسی)
چگونه گیرد پنجاه قلعه معروف	یکی سفر که کند در نواحی لوهر (عنصری)
پس از پنجه نباشد تندرستی	بصر کندی پذیرد، پای سُستی (نظامی)
که خواند تخته عصیان تو که در نفتاد	ز تخت پنجه پایه به چاه پنجه باز (سوزنی)
مرا از بعد پنجه سال اسلام	نزید چون صلیبی بند بر پا (خاقانی)
ای که پنجاه رفت و در خوابی	مگر این پنج روزه دریابی (سعدی)
بسا نام نیکوی پنجاه سال	که یک کار زشتش کند پایمال (سعدی)
چه خوش گفت آن تهیدست سلحشور	جوی زر بهتر از پنجاه من زور (سعدی)
به پنجاه تیر خدنگش بزد	که یک چوبه بیرون نرفت از نمد (سعدی)
در سرت آمد هوای ما و من	قید بین بر پای خود پنجاه من (مولوی)

۴. ۶. عدد «پنجاه» در ضرب المثل‌های ایرانی

مانند: پنجاه درصد کار پیش رفته است و مانند: پنجاه سال بندیق بودیم و نمیدانستیم و مانند: سن که رسید به پنجاه، فشار میاد به چند جا و مانند: یک جو حيله بهتر از پنجاه من زور است و مانند: یک جو زر بهتر از پنجاه من زور.

۷. شصت

۱.۷. جایگاه عدد «شصت» در فرهنگ و ادب فارسی

عدد شصت (۶۰) در زبان فارسی از جمله کم بسامدترین اعداد تکثیر است و در حساب جُمل برابر با حرف «س» است و در لغت عرب به آن «سِتُون» گویند. واژه شصت در برخی اشعار شاعران و نیز در تعدادی اندک ضرب المثل‌های فارسی دیده می‌شود. تعبیر «شصت پاره» به هر یک از شصت قسمت قرآن اطلاق می‌شود که برابر با نیم جزء است و در مجالس ترحیم نهند و ثواب آن را نثار روح مردگان کنند. نیز ترکیب «شصت تیر» به نوعی تفنگ گویند که به توالی شصت گلوله از آن رها تواند شد؛ و البته انحصار به شصت گلوله ندارد بلکه از باب کثرت و توالی تیرها، این نام را بدین سلاح داده‌اند. (دهخدا، ۱۳۷۷: ص ۱۴۲۷۸)

۲.۷. عدد «شصت» در آیات و روایات

قرآن کریم: وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ ... فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَإِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا. (۳- ۴/ مجادله)؛ و کسانی که زنانشان راظهار می‌کنند ... باید که بنده ای را آزاد گردانند ... و آن کس که دسترسی ندارد، باید شصت بینوا را خوراک بدهد.

نهج الفصاحه: مَنْ عَمَرَهُ اللَّهُ سِتِّينَ سَنَةً فَقَدْ أَغْذَرَ إِلَيْهِ فِي الْعُمُرِ. (حدیث ۳۱۹؛ هر آنکه خدایش شصت سال عمر بدهد، در نزد آن بنده‌اش معذور است (در اینکه عمر کافی را در اختیار او گذاشته است).

نهج الفصاحه: فِكْرَةُ سَاعَةٍ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سِتِّينَ سَنَةً، (حدیث ۸۶۷)؛ یک ساعت اندیشیدن برتر از عبادت ۶۰ سال است.

نهج الفصاحه: لَقِيَامُ الرَّجُلِ فِي الصَّفِّ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ سَاعَةً أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ سِتِّينَ سَنَةً. (حدیث ۱۳۸۵)؛ قطعاً یک ساعت قیام انسان برای جهاد در راه خدای عز و جل، برتر از عبادت ۶۰ سال است.

۳.۷. عدد «شصت» در بیان شاعران فارسی

به پیش سپاه اندرون پیل شصت	جهان پست گشته ز پیلان مست (فردوسی)
همی رفت رستم چو پیل دژم	کمندی به بازو درون دشت خم (فردوسی)
شصت بار آمد نوروز تو را مهمان	جز همان نیست اگر ششصد بار آید (ناصر خسرو)
به صد سال یک دوست آید بدست	به یک روز دشمن توان کرد شصت (اسدی)
خری کو شصت من بردارد آسان	ز شصت و پنج من نبود هراسان (نظامی)
هر که را اندر کمند شصت بازی درفکند	گشت داغش بر سرین و شانه و رویش نگار (فرخی)

۴.۷. عدد «شصت» در ضرب المثل‌های ایرانی

مانند: شصت باران؛ بخت باران و مانند: شصت آمد، شکست آمد. و مانند: چو شصت آمد، نشست آمد به دیوار. و مانند: چهل کمال جوانی است؛ شصت کمال مردی. و مانند: فلانی قدش پست است اما اون ورش شصت است. و مانند: خری که شصت من بار بر می‌برد، از شصت و پنج من باک ندارد.

۸. هفتاد

۸.۱. عدد «هفتاد» در فرهنگ و ادب فارسی

عدد هفتاد (۷۰) در لغت فارسی علاوه بر تعداد مورد نظر، گاهی بر کثرت چیزی دلالت دارد. مثلاً تعبیر «هفتاد آب» به معنای آبهای بسیار است. و تعبیر به «هفتاد آب شستن» یعنی شستن بسیار و مکرر. (معین، ۱۳۸۱: ص ۱۳۱۲). نیز تعبیر «هفتاد گشتی» به امراضی دلالت دارد که حیوانات را عارض می‌شود. (ثروت، ۱۳۷۵: ص ۵۰۳). و از این قبیل است «هفتاد گام» به معنی گامهای بسیار. و «هفتاد میخ» ظاهراً نوعی خیمه و سراپرده بزرگ است. و فردوسی نیز در این باره گوید:

خَم آورد پشت سنان ستیخ سراپرده بر کند و هفتاد میخ (دهخدا، ۱۳۷۷: ص ۲۳۴۸۸)

۸.۲. عدد «هفتاد» در آیات و روایات

شاهد قرآنی: إِنَّ تَسْتَغْفِرَ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ (۸۰/توبه)

(ترجمه: ای پیامبر! اگر برای این مشرکان هفتاد بار طلب مغفرت کنی، خدا هرگز آنان را نمی‌آمرزد.)

شاهد قرآنی: ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعاً فَاسْلُكُوهُ (۳۲/حاقه)؛ پس در زنجیری که درازی آن هفتاد گز است، وی را در بند کشید.

شاهد قرآنی: وَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا (۱۵۵/اعراف)؛ و موسی از میان قوم خود هفتاد مرد برای میعاد ما برگزید.

نهج الفصاحه: دَعْوَةٌ فِي السِّرِّ تَعْدِلُ سَبْعِينَ دَعْوَةً فِي الْغَلَايَةِ. (حدیث ۱۹۳۰) دعای پنهانی برابر با هفتاد دعای آشکار است.

امام رضا (ع) نیز در تفسیر آیه ۵۵ سوره اعراف (أَدْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَ خُفْيَةً) همین تعبیر پیامبر (ص) را فرمود. (المواعظ العددية / ص ۵۶۶)

نهج الفصاحه: تَفَكَّرْ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَبْعِينَ سَنَةً؛ یک ساعت فکر کردن بهتر از ۷۰ سال عبادت است.

نهج الفصاحه: حِلْمٌ سَاعَةً يَزِدُّ سَبْعِينَ أَفَةً؛ یک ساعت، شکیبایی هفتاد آفت و بلا را دور می‌گرداند.

نهج الفصاحه: رَكَعَتَانِ بِسَوَاكِ أَفْضَلُ مِنْ سَبْعِينَ رَكْعَةً بِغَيْرِ سَوَاكِ (حدیث ۱۹۷۴)؛ دو رکعت نماز با مسواک بهتر از ۷۰ رکعت نماز بدون مسواک است.

نهج البلاغه: (سید الشهداء حمزة) وَ خَصَّهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص) بِسَبْعِينَ تَكْبِيرَةً عِنْدَ صَلَاتِهِ عَلَيْهِ (نامه ۲۸)؛ و پیامبر (ص) در نماز میت بر پیکر حمزه سید الشهداء، او را به هفتاد تکبیر مخصوص گردانید.

۸.۳. عدد «هفتاد» در بیان شاعران فارسی

به بازیگری ماند این چرخ مست	که بازی برآرد به هفتاد دست (فردوسی)
کنون سال عمرم به هفتاد شد	امیدم به یکباره بر باد شد (فردوسی)
طعامی که در خانه داری به بند	به هفتاد خانه رسد بوی گند (نظامی)
گر نویسم شرح آن بی حد شود	مثنوی هفتاد من کاغذ شود (مولوی)
هفتاد لغزش از نظر خلق در حجاب	بهتر ز طاعتی که به روی و ریا کنیم (سعدی)

دمی سوزناک از دلی باخبر
قویتر که هفتاد تیغ و تبر (سعدی)
گر هنری داری و هفتاد عیب
دوست نبیند بجز آن یک هنر (سعدی)
عدالت کن که در عدل آنچه یک ساعت بدست آید
میسر نیست در هفتاد سال اهل عبادت را (صائب)
۸. ۴. عدد «هفتاد» در ضرب المثل‌های ایرانی:

مانند: برای یک شاهی، هفتاد تا معلق می‌زند. و مانند: بعد از هفتاد برفی افتاد. و مانند: به هفتاد آب شسته نمی‌شود. و مانند: چو زنبیل در یوزه هفتاد رنگ (سعدی). و مانند: در هفتاد سالگی مشق تنبور می‌کند. و مانند: مثنوی هفتاد من کاغذ است. و مانند: یک اقرار از هفتاد گواه بهتر است. و مانند: یک خانه خراب و هفتاد ورثه. و مانند: عقل که به هفت سالگی نیاید، به هفتاد سالگی هم نمی‌آید. و مانند: قرآن هر آیه‌اش هفتاد معنا دارد. و مانند: هفتاد سگ صورتش را بلیسند سیر نمی‌شوند. و مانند: یک اقرار از هفتاد گواه بهتر است. و مانند: یک خانه داریم پنبه ریشه، میان هفتاد ورثه. و مانند: گلستان را باید هفت سالگی خواند و هفتاد سالگی فهمید. (دهخدا، ۱۳۶۳: ص ۲۰۴۰ + ذوالفقاری، ۱۳۹۲: ص ۸۱۲ + دهگان، ۱۳۸۳: ص ۱۰۴۰ + امینی، ۱۳۵۳: ص ۳۳ + شکورزاده، ۱۳۸۰: ص ۴۰۴ + بهمنیار، ۱۳۹۸: ص ۲۶۱ + شهری، ۱۳۸۲: ص ۶۵۶ + حقیقت، ۱۳۷۹: ص ۲۴۳)
تبصره ۱: در امثال فارسی گاهی به جای ۷۰ عدد ۷۲ آمده است. مانند: یک خطا دو خطا، نه که هفتاد و دو خطا.
تبصره ۲: گاهی به جای هفتاد، عدد هفتاد و دو می‌آید و این برای تعیین دقیق چیزی است نه به معنای تکثیر
نهج الفصاحه: أَيْمًا نَاشِي نَشَأَ فِي طَلَبِ الْعِلْمِ وَالْعِبَادَةِ حَتَّى يَكْبُرَ أَعْطَاهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثَوَابَ إِثْنَيْنِ وَسَبْعِينَ صَدِيقًا (۳۶۷۰)

از جمله کاربردهای عدد هفتاد و دو در زبان فارسی، غالباً اشاره به هفتاد و دو فرقه مذهبی در بین امت اسلام است. مانند: جنگ هفتاد و دو ملت است و مانند: شهر فرنگ است، هفتاد و دو رنگ است. و مانند:
جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه
چون ندیدند حقیقت، ره افسانه زدند (حافظ)
روی هفتاد و دو ملت جز بدان درگاه نیست
عالمی سرگشته‌اند اما کسی گمراه نیست (صائب)
مثال‌های فوق، به هفتاد و دو فرقه در جامعه مسلمانان اشاره دارد که عموماً دچار حاشیه شدند و یا به خطا رفتند. در همین باره پیامبر اکرم (ص) فرمودند: امت برادرم موسی (ع) ۷۱ فرقه شدند و تنها یکی از آنها بر مسیر حق بود. و امت برادرم عیسی (ع) ۷۲ فرقه شدند و تنها یکی از آنها بر صراط مستقیم بود و بقیه به خطا رفتند. امت من نیز ۷۳ فرقه می‌شوند و تنها یکی از آنها، «فرقه ناجیه» و اهل نجات می‌باشند.

۸. ۵. عدد «هفتاد» در ضرب المثل‌های عربی

تَفَكَّرْ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَبْعِينَ سَنَةً: یک ساعت اندیشیدن، از عبادت هفتاد سال برتر است.
حِلْمٌ سَاعَةً يَزِدُّ سَبْعِينَ أَفَةً: یک ساعت بردباری، هفتاد آفت را دور می‌کند. (معجم کنوز الأمثال والحکم العربیة: ص ۹۶)
مَنْ بَلَغَ السَّبْعِينَ اشْتَكَى مِنْ غَيْرِ عِلَّةٍ: هر آنکه به هفتاد سالگی برسد، بی دلیل می‌نالند و گلايه می‌کند. (ناصری، ۱۳۹۰: ص ۱۳۹) (مجمع الأمثال: ۲ / ۳۸۶ - معجم کنوز الأمثال والحکم العربیة: ص ۲۸۷)

۹. صد

۹.۱. عدد «صد» در فرهنگ و ادب فارسی

عدد صد (۱۰۰) از اعداد معروف و رایج فارسی است و در اصل به سین مهمله بوده است. قدما به جهت رافع اشتباه با کلمه دیگر که «سد» باشد به معنی حائل و مانع، اسم عدد را به صاد نوشتند. عدد صد در حساب جُمْل برابر با حرف «ق» می باشد و به عربی «مائه» گویند. از جمله مهمترین کاربردهای آن در معنای «تکثیر» است و در ترکیبات متنوعی کاربرد دارد نظیر: صد بار، صد پاره، صد پند، صد پر، صد پایه، صد تو، صد چراغ، صد چشمه، صد دله، صد رو، صد تا یک غاز (چیز بی ارزش)، صد شاخ کردن (صد پاره کردن) و

۹.۲. عدد «صد» در آیات و روایات:

شاهد قرآنی: فَأَمَّا تَهُ اللَّهُ مِائَةً عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ (۲۵۹/بقره)؛ پس خداوند او را به مدت صد سال میراند.

شاهد قرآنی: كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ (۲۶۱/بقره)؛ همانند دانه ای است که هفت خوشه برویاند که در هر خوشه ای صد دانه باشد.

شاهد قرآنی: وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا (۶۵/أنفال)؛ و اگر از شما یکصد تن باشند بر هزار تن از کافران پیروز می گردند.

شاهد قرآنی: الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ (۲/نور)؛ به هر زن زناکار و مرد زناکاری صد تازیانه بزنید.

نهج الفصاحه: تُؤْبَا إِلَى اللَّهِ تَعَالَى، فَإِنِّي أَتُوبُ إِلَيْهِ كُلَّ يَوْمٍ مِائَةَ مَرَّةٍ. (حدیث ۹۹۳)؛ به درگاه خدا توبه کنید. من روزی صد بار به درگاه خدا توبه می کنم.

نهج الفصاحه: إِنَّ فِي الْجَنَّةِ مِائَةَ دَرَجَةٍ، لَوْ أَنَّ الْعَالَمِينَ اجْتَمَعُوا فِي إِحْدَاهُنَّ لَوَسَّعَتْهُمْ. (حدیث ۱۲۲۰)؛ در بهشت صد درجه است، بطوری که اگر همه جهانیان در یک درجه آن جمع شوند، باز گنجایش دارد.

نهج الفصاحه: لَأَنْ يَتَصَدَّقَ الْمَرْءُ فِي حَيَاتِهِ بِدِرْهَمٍ خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَتَصَدَّقَ بِمِائَةٍ عِنْدَ مَوْتِهِ. (حدیث ۳۴۳۲)؛ اگر آدمی در زمان حیاتش یک درهم صدقه دهد برای او بهتر است از صد درهم که موقع مرگ صدقه دهد.

نهج الفصاحه: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَيَدْفَعُ بِالْمُسْلِمِ الصَّالِحِ عَنْ مِائَةِ أَهْلِ بَيْتٍ مِنْ حِرَازَةِ الْبَلَاءِ. (حدیث ۳۸۸۶)؛ همانا خدای متعال به خاطر یک بنده مؤمن خود، بلا را از صد خانواده همسایه او برطرف می گرداند.

نهج البلاغه: فَاسْأَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقُدُونِي ... وَ لَا عَنْ فِتْنَةٍ تَهْدِي مِئَةً وَ تَضِلُّ مِئَةً إِلَّا أَنْبَأْتُكُمْ بِنَائِقِهَا وَ سَائِقِهَا (خطبه ۹۳)؛ از من بپرسید قبل از اینکه مرا از دست بدهید ... هیچ گروهی با گله شتران صد نفره نباشد مگر آنکه من از ساربان و هادیان آن کاروان، شما را خبر دهم.

المواعظ العددية: الْجَنَّةُ مِائَةُ دَرَجَةٍ، مَا بَيْنَ كُلِّ دَرَجَتَيْنِ مَسِيرَةُ مِائَةِ سَنَةٍ، وَ الْفِرْدَوْسُ أَعْلَاهُمَا. (صفحه ۴۳۰)؛ بهشت صد درجه دارد و بین هر درجه تا درجه دیگر به مسافت صد سال است و فردوس، بالاترین درجه بهشت است.

المواعظ العددية: فِي الْجَنَّةِ شَجَرَةٌ يَسِيرُ الرَّاكِبُ فِي ظِلِّهَا مِائَةَ سَنَةٍ مَا يَقْطَعُهَا. (صفحه ۴۳۱)؛ در بهشت درختی است که کاروان در سایه سار آن به مدت صد سال بپیامد باز به آخر نمی رساند (و سایه آن تمام نمی شود).

۳.۹. عدد «صد» در بیان شاعران فارسی

آنکه او بنیاد فرعونى کند
 راه صد موسى و صد هارون زند (مولوى)
 آنکه تنها در رهى خوش مى‌رود
 با رفیقان سیر او صد تو شود (مولوى)
 از آن کز تو ترسد بترس ای حکیم
 وگر با چنو صد برآیی به جنگ (سعدى)
 آدمى را که تربیت نکنند
 تا به صد سالگى خرى باشد (سعدى)
 ای دل به هرزه دانش و عمرت به باد رفت
 صد مایه داشتى و نکردى کفایتى (حافظ)
 تکیه بر تقوا و دانش در طریقت کافرى است
 راهرو گر صد هنر دارد توکل بایدش (حافظ)
 غیر تا همراه و خیراندیش توست
 صد ره ار بیگانه باشد خویش توست (پروین)
 صد سال گر به دجله بشویند زاغ را
 چون بنگری همان سیه زشت بینواست (پروین)

۴.۹. عدد «صد» در ضرب المثل‌های ایرانی

مانند: او را با صد من عسل نمى‌توان خورد. و مانند: ای سال برنگردى، صد سال برنگردى. و مانند: این طفل، یک شبه ره صد ساله مى‌رود (حافظ) و مانند: از صد تا تیر، یکى به نشان مى‌خورد. و مانند از صد زبان، زبان خموشى رساتر است.. و مانند: از یک خُم، صد رنگ برآرد. و مانند: از بی چشم و روپى صد رحمت به گربه. و مانند: آب که از سر گذشت چه یک وجب چه صد وجب. و مانند: آنکه تو دوستش باشى از صد دشمن بی‌نیاز است، و مانند: آنها دو نفر بودند همراه، ما صد نفر بودیم تنها. و مانند: اگر صد تا پسر بزایى یکیش آقا رضا نمى‌شود. و مانند: برای گاو نر چه یک جریب چه صد جریب. و مانند: به ده دینارم خرید، به صد دینارم گرفتار کرد. و مانند: بهر یک گل منت صد خار مى‌باید کشید. و مانند: بی پولی یک عیب را صد تا مى‌کند. و مانند: پادشاهان از پی یک مصلحت صد خون کنند. (دهخدا)، ۱۳۶۳: ص ۱۰۵۴ + ذوالفقاری، ۱۳۹۲: ص ۱۲۸۵ + دهگان، ۱۳۸۳: ص ۱۰۴۰ + امینی، ۱۳۵۳: ص + شکورزاده، ۱۳۸۰: ص ۶۹۱ + بهمنیار، ۱۳۹۸: ص ۴۳۲ + شهری، ۱۳۸۲: ص ۴۰۳ + حقیقت، ۱۳۷۹: ص ۲۷۱)

تبصره ۱: گاهی عدد تکثیر صد، بصورت «صدها» به کار مى‌رود.

مانند: صدها فرشته بوسه بر آن دست مى‌زنند / کز کار خلق یک گره بسته وا کند

تبصره ۲: گاهی عدد تکثیر، صد بصورت «دو صد» یا «دویست» استعمال مى‌شود. مانند:

چرا عمر کرکس دو صد سال و یحک
 نماند ز سالی فروتنتر پرستو (رودکی)
 اگر مایه زندگى بندگى است
 دو صد بار مردن به از زندگى است (فردوسی)
 اگر به هر سر مویت دو صد هنر باشد
 هنر به کار نیاید چو بخت بد باشد (سعدى)
 بعد نومیدی بسی امیدهاست
 از پی ظلمت دو صد خورشیدهاست (مولوى)
 خلق را تقلیدشان بر باد داد
 ای دو صد لعنت بر این تقلید باد (مولوى)
 باران دو صد ساله فرو نشاند
 این گردِ بلا را که تو انگیخته ای (عمادی شهریارى)

تبصره ۳: گاهی عدد تکثیر صد، بصورت «سیصد» استعمال مى‌شود. مانند:

سیصد ستاره ماه نمى‌شود و مانند: یک عیان نزدیک من فاضلتر از سیصد خبر. (ازرقی)
 یک بنده مطواع به از سیصد فرزند
 کاین مرگ پدر خواهد و آن عمر خداوند. (سعدى)

پیاده به از چون تو سیصد سوار
بر این دشت و این روز و این روزگار. (فردوسی)
چشم بینا بهتر از سیصد عصا
چشم بشناسد گهر را از حصار. (مولوی)
ز صد انگشت ناید کار یک سر
نه از سیصد ستاره کار یک خور (اسعد گرگانی)
یک جفا از خویش و از یار و تبار
در گرانی هست چون سیصد هزار (؟)
تبصره ۴: گاهی عدد تکثیر صد، بصورت «ششصد» می آید. مانند:
شصت بار آمد نوروز تو را مهمان
جز همان نیست اگر ششصد بار آید (ناصر خسرو)
تبصره ۵: گاهی عدد تکثیر صد، بصورت «هفتصد» به کار می رود. مانند:
مانند: برادریت به جا، بزغاله یکی هفتصد دینار. و مانند: خر سیصد دینار، پالان هفتصد دینار. و مانند: شتر یک
دینار، گریه هفتصد دینار. و مانند: کارگر صد دینار، کارفرما هفتصد دینار. و مانند:
دانه به انبازی شیطان مکار
تا ز یکی هفتصد آید به بار (نظامی)
با کریمی گر کنی احسان سزد
هر یکی را او عوض هفتصد دهد (مولوی)
تبصره ۶: در امثال عرب گاهی عدد تکثیر صد، بصورت «پانصد» نیز آمده است. مانند: رَأْسُ بَرَأْسٍ وَ زِيَادَةُ
خَمْسِمِائَةٍ: (جمهره الأمثال: ش ۸۷۳، ۱ / ۴۸۸ + مجمع الأمثال: ش ۱۵۳۷، ۱ / ۳۷۱ + المستقصى فی امثال
العرب: ش ۳۱۹، ۲ / ۹۱)

۱۰. هزار

۱۰.۱۰ عدد «هزار» در فرهنگ و ادب فارسی

عدد هزار (۱۰۰۰) در زبان فارسی از جمله پُر بسامدترین اعداد تکثیر است و در حساب جُمْل برابر با حرف (غ) می-
باشد و در لغت عرب به آن «ألف» گویند. واژه هزار با ترکیبات فراوان و در قالب کنایات بسیار بکار رفته است که برخی از
آنها عبارتند از: هزار آستین (دریا)، هزار آوا (بلبل)، هزار اسب (نام قلعه‌ای استوار در خوارزم)، هزار بخیه (گونه‌ای تراز و
زینت جامه)، هزار برگ (گل ابریشم)، هزار بیشه (صندوقچه سفر که در آن جای ظرفها و خوراکیهای مختلف است)،
هزار پا (از حشرات خزنده)، هزار تابه (خورشید)، هزار خوابه (چشم بسیار خواب)، هزار لا (قسمتی از شکمبه
گوسفند)، هزار چشمه (نوعی بیماری پوستی)، هزار دستان (بلبل)، هزار دَر (نام قصری از ساسانیان در بصره)، هزار
دوست (آنکه هر روز دوست تازه گیرد)، هزار رنگ (دارای رنگهای گوناگون)، هزار ستون (نام کاخ خشایارشا در تخت
جمشید)، هزار گز (اصطلاحی معادل یک کیلومتر)، هزار میخ (خرقه درویشان که بخیه بسیار بر آن زده باشند)، و ...
(دهخدا، ۱۳۷۷: ص ۲۳۴۶۲)

۱۰.۲ عدد «هزار» در قول شاعران عرب

لَوْ سَأَرَ أَلْفٌ مَدَّجٍ فِي حَاجَةٍ لَمْ يَقْضِهَا إِلَّا الَّذِي يَتَرَفَّقُ (صالح عبد القدوس)
معنا: اگر هزار سرباز سراپا مسلح در پی انجام حاجتی برآیند، به سرانجام نرساند مگر کسی که اهل مدارا باشد.
وَلَمْ أَرْ أَمْثَالَ الرِّجَالِ تَفَاوُتَتْ
لَدَى الْمَجْدِ حَتَّى عُدَّ أَلْفٌ بِوَاحِدٍ (بُحْتَرِي)
معنا: من ندیدم که جسم مردان در پیش عظمتها، چندان تفاوت کند؛ تا جایی که هزار نفر به عنوان یک نفر

محسوب شود .

وَالْحَرْبُ تَزْكِبُ رَأْسَهَا فِي مَشْهَدٍ عُدَلِ السَّفِيهِ بِهِ بِالْفِ حَلِيمٍ

معنا: توسن جنگ بی محابا به پیش می تازد در صحنه ای که یک نادان جای هزار عاقل را بگیرد.

دَارَيْتُ أَهْلَكَ فِي هَوَاكَ وَهُمْ عَدِيٌّ وَلِأَجْلِ عَيْنِي أَلْفُ عَيْنِي تُكْرَمُ (الشاب الظریف)

معنا: من بخاطر عشق تو با خانواده ات مدارا کردم در حالی که آنان دشمن من بودند. آری به خاطر یک چشم، گاهی باید هزار چشم را گرمی داشت (و مراعات کرد).

۳.۱۰. عدد «هزار» در آیات و روایات

شاهد قرآنی: وَ مِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوْمَئِذٍ أَخَذَهُمْ لَوِ يُمْسِرُونَ أَلْفَ سَنَةٍ (۹۶/ بقره)؛ هر یک از مشرکان آرزو دارد که ای کاش هزار سال عمر کند.

شاهد قرآنی: فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِالْفِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ (۹/ انفال)؛ پس خداوند دعای شما را مستجاب کرد که: من شما را با هزار فرشته پیاپی یاری خواهم کرد.

شاهد قرآنی: وَإِنْ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ. (۴۷/ حج)؛ در حقیقت یک روز از قیامت نزد پروردگارت مانند هزار سال است از آنچه می شمارید.

شاهد قرآنی: ثُمَّ يَعْزُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ (۵/ سجده)؛ و آنگاه نتیجه و گزارش آن در روزی که مقدارش آنچنان که شما آدمیان می شمارید هزار سال است بسوی او بالا می رود.

شاهد قرآنی: لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ (۳/ قدر) شب قدر از هزار ماه برتر است.

شاهد قرآنی: أَلَمْ تَر إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ (۲۴۳/ بقره)؛ آیا از حال کسانی که از بیم مرگ از خانه های خود خارج شدند و هزاران تن بودند خبر نیافتی؟

نهج الفصاحه: عَالِمٌ يَنْتَفَعُ بِعِلْمِهِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ عَابِدٍ (حدیث ۳۷۸۱) دانشمندی که از دانش او بهره ببرند بهتر است از هزار رکعت نماز فرد جاهل که به درگاه خدا بجای آورد.

نهج الفصاحه: رَكَعَةٌ مِنْ عَالِمٍ بِاللَّهِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ رَكَعَةٍ مِنْ مُتَجَاهِلٍ بِاللَّهِ (حدیث ۱۳۰۰) یک رکعت نماز عالم و عارف به خدا بهتر است از هزار عابد است.

نهج الفصاحه: حَرَسُ لَيْلَةٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَفْضَلُ مِنْ أَلْفِ لَيْلَةٍ يُقَامُ لَيْلُهَا وَ يُصَامُ نَهَارُهَا. (حدیث ۱۳۸۹)؛ یک شب پاسداری در راه خداوند عز و جل برتر است از هزار شب که به قیام بایستند و روزهایش را روزه بدارند.

نهج الفصاحه: لَمُعَالَجَةُ مَلَكِ الْمَوْتِ أَشَدُّ مِنْ أَلْفِ ضَرْبَةٍ بِالسَّيْفِ. (حدیث ۲۹۷۵)؛ مواجه شدن با عزرائیل (فرشته مرگ) سخت تر از هزار ضربه شمشیر است.

نهج البلاغه: إِنَّ أَكْرَمَ الْمَوْتِ الْقَتْلُ : وَالَّذِي نَفْسُ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ بِيَدِهِ، لَأَلْفُ ضَرْبَةٍ بِالسَّيْفِ أَهْوَنُ عَلَيَّ مِنْ مِيتَةٍ عَلَى الْفِرَاشِ فِي غَيْرِ طَاعَةِ اللَّهِ. خطبه (۱۲۳)؛ همانا گرمای ترین، مرگها کشته شدن در راه خداست سوگند به آن خدایی که جان فرزند ابيطالب در دست اوست هزار ضربت شمشیر بر من آسانتر است از مرگ در بستر راحت و در غیر اطاعت خدا.

نهج البلاغه: أَمَا وَاللَّهِ لَوَدِدْتُ أَنَّ لِي بِكُمْ أَلْفَ فَارِسٍ مِنْ بَنِي فَرَّاسٍ بْنِ غَنَمٍ (خطبه ۲۵) ؛ به خدا قسم که دوست

داشتم به جای شما هزار سوارکار از قبیله بنی فراس می داشتم.

نهج البلاغه: (الأمم الماضية) و إنما كانوا جميعاً فتشتتوا و آلفاً فافترقوا (خطبه ۲۲) امتهای گذشته مجتمع بودند و از هم پاشیدند، و هزاران نفر یکجا بودند و پراکنده شدند.

نهج البلاغه: أَيْنَ الَّذِينَ سَارُوا بِالْجِيُوشِ وَ هَزَمُوا بِالْأُلُوفِ وَ عَسَكُرُوا الْمَسَاكِرَ (خطبه ۱۸۲)؛ کجایند آنان که سپاهیان را گسیل داشتند و با هزاران نفر، دشمن خود را شکست دادند و لشکرها بسیج کردند.

۱۰. ۴. عدد «هزار» در ضرب المثلهای عربی

إِخْذَرُ عَدُوَّكَ مَرَّةً وَ اخْذَرُ صَدِيقَكَ أَلْفَ مَرَّةٍ: از دشمنت یک بار حذر کن و از دوستت هزار بار.

الدُّرُسُ حَرْفٌ وَ التَّكْرَارُ أَلْفٌ: درس یک حرف است و تکرار آن هزار بار است.

شَيْبٌ وَ أَلْفٌ عَيْبٌ: (ناصری، ۱۳۹۰: ص ۱۳۹)؛ پیری و هزار عیب

لَرَجُلٍ خَيْرٌ مِنْ أَلْفٍ رَجُلٍ یکی مرد کاردان به از هزار مرد ناآگاه. (قهرمانی، ۱۳۷۸: ص ۲۶۸)

أَلْفٌ مُجِيزٌ وَ لَا غَوَاصٌ: (مجمع الأمثال: ش ۲۷۱، ۹۵/۱)؛ هزار عبور دهنده از آب است ولی یک غواص پیدا

نمی شود.

سَكَتَ أَلْفًا وَ نَطَقَ خُلْفًا. (وطواط، ۱۳۷۶: ص ۹۹) هزار بار سکوت کرد و یک بار که سخن گفت به غلط گفت.

۱۰. ۵. عدد «هزار» در بیان شاعران فارسی

آب کز سر گذشت در جیحون چه بدستی چه نیزه ای چه هزار (سعدی)

به بوی آنکه شبی در حرم بیاسایند هزار بادیه سهل است اگر بپیمایند (سعدی)

حافظ مدار امید فرج از مدار چرخ دارد هزار عیب و ندارد تفضلی (حافظ)

جهان و کار جهان جمله هیچ بر هیچ است هزار بار من این نکته کرده ام تحقیق (حافظ)

گر هزاران مدعی سر بر زند گوش قاضی جانب شاهد کند (مولوی)

گر هزاران موش پیش آرند سر گربه را نه ترس باشد نه حذر (مولوی)

از آن حریر که بیگانه اش بود نساج هزار بار برارنده تر بود خُلُقَان (پروین)

با جور و طعن خارکن و تیشه ساختن بهتر ز رنج طعنه شنیدن هزار بار (پروین)

۱۰. ۶. عدد «هزار» در ضرب المثلهای ایرانی:

مانند: آدم ترسو روزی هزار بار می میرد. و مانند: آدم نفهم هزار من زور دارد. و مانند: آدم هزار پیشه کم مایه می -

شود. و مانند: بیلش هزار من آب بر می دارد و مانند: پندی به هزار دینار ارزان است. و مانند: پیری و هزار افسوس. و

مانند: پیری و هزار عیب. و مانند: جوانی است و هزار چم و خم. و مانند: چشمش هزار کار می کند که ابرویش نمی -

داند. و مانند: راه حق یکی است و راه باطل هزار تاست. و مانند: روشن شود هزار چراغ از فتیله ای. و مانند: ز عشق تا

به صبوری هزار فرسنگ است. (سعدی). و مانند: از قول تا به عمل را هزار فرسنگ است. و مانند: یک در بسته، هزار در

باز. و مانند: یک دم و هزار امید. و مانند: یک ذرع شاخ بهتر از هزار ذرع دم. و مانند: یک رعایت قاضی به از هزار گواه.

و مانند: یک سر است و هزار سودا. مانند: یک سیب را که به آسمان بیندازی تا به زمین بیاید هزار چرخ می خورد و

مانند: یک سیلی نقد بهتر از هزار تومان نسیه. و مانند: یک شب که هزار شب نیست. و مانند: یک شمع شبی هزار پروانه کشد. و مانند: یک صبر کن و هزار افسوس مخور. و مانند: یک کشتی و هزار جلا!.. و مانند: یکی بود که رساند حساب را به هزار. و مانند: یکسانی هزار آسانی. (دهخدا، ۱۳۶۳: ص ۱۹۷۵ + ذوالفقاری، ۱۳۹۲: ص ۱۹۱۹ + دهگان، ۱۳۸۳: ص ۱۰۴۰ + امینی، ۱۳۵۳: ص + شکورزاده، ۱۳۸۰: ص ۱۰۲۵ + بهمنیار، ۱۳۹۸: ص ۶۱۳ + شهری، ۱۳۸۲: ص ۶۳۱ + حقیقت، ۱۳۷۹: ص ۳۰۷)

تبصره ۱: گاهی عدد تکثیر هزار، بصورت «دو هزار» آمده است.

مانند: آدم تنبل را فرمان بده، دو هزار نصیحت پدرا نه بشنو. و مانند: خر سی شاهی، پالان دو هزار. و مانند:

ابلیس اگر باده بخوردی یک دم کردی دو هزار سجده پیش آدم

تبصره ۲: گاهی عدد تکثیر هزار، بصورت «ده هزار» آمده است. مانند:

مرگ شود خانه گیر عمر طویلت سال حیات ار چه ده هزار برآید. (فرج بعد از شدت)

تبصره ۳: گاهی عدد تکثیر هزار، در قالب «چند هزار» و «چندین هزار» می‌آید. مانند:

چندین هزار سکه پیغمبری زده اول به نام آدم و آخر به مصطفی (سعدی)

هوس بین که چندین هزار آدمی نهند از در جان و زر در زمی (نظامی)

تبصره ۴: گاهی عدد هزار بصورت جمع می‌آید و «هزاران» گفته می‌شود.

مانند: حرفی است از هزاران کاندل عبارت آمد (حافظ). و مانند: از بسیار اندکی و از هزاران یکی. و مانند:

صد خریدار و هزاران گنج زر نیست چون یک دیده صاحب نظر (پروین)

از شمار دو چشم یک تن کم وز شمار خرد هزاران بیش

دلا گر دوستی داری بناچار بیاید بردنت جور هزاران (سعدی)

ذره ای سایه عنایت بهتر است از هزاران کوشش طاعت پرست (مولوی)

سگ لیلی است چونش خوار دارم که با لیلی هزاران کار دارم

تبصره ۵: گاهی عدد هزار، بصورت «هزاران هزار» بکار می‌رود. مانند: توانایی و ناموری او در آن است که نماینده

مردم است، پرورده هزاران هزار آدمیزاد است. (انوری، ۱۳۸۶، ص ۱۶۷). و مانند:

ز انقلاب زمانه عجب مدار ای جان از این فسانه هزاران هزار دارد یار (حافظ)

از هزاران هزار نعمت و جاه نه به آخر به جز کفن بردند (رودکی)

۱۱. صد هزار

۱.۱۱. عدد «صد هزار» در فرهنگ و ادب فارسی

گاهی عدد هزار، با عدد «صد» ترکیب می‌شود و بصورت «صد هزار» استعمال می‌شود.

نهج الفصاحه: سَبَقَ دِرْهَمٌ مِائَةَ أَلْفٍ دِرْهَمٍ؛ رَجُلٌ لَهُ دِرْهَمَانِ أَخَذَ أَحَدَهُمَا فَتَصَدَّقَ بِهِ وَ رَجُلٌ لَهُ مَالٌ كَثِيرٌ فَأَخَذَ مِنْ عَرَضِهِ مِائَةَ أَلْفٍ فَتَصَدَّقَ بِهَا. (حدیث ۳۴۰۲) ترجمه: درهمی بر صد هزار درهم سبقت گرفته است: مردی که دو درهم داشت و یکی را در راه خدا صدقه داد؛ و مرد دیگری که ثروت فراوان داشت و از اضافات آن صد هزار درهم صدقه داد.

۲.۱۱. عدد «صد هزار» در بیان شاعران فارسی

دو ره صد هزار از یلان برشمرد	به مهتر پسر داد خاقانِ گُرد (اسدی)
دگتر صد هزار از گهردار تیغ	ز پیش و پسِ خود همی تاخت میغ (اسدی)
شاهی و کمال توست مطلق	دارنده صد هزار بیدق (خاقانی)
یک دل نشود ای فقیه باکس	آنها که دل و دیده صد هزار است (پروین)
آنچه یک پیرزن کند به سحر	نکند صد هزار تیر و تبر (سنایی)
جُهاَل در تنعم و ارباب فضل را	بی صد هزار غصه به یک نان نمی‌رسند (رشید و طواط)
گر صد هزار در و گهر می‌دهی چه سود	دل را شکسته ای نه که گوهر شکسته ای (عوام)
نی نیزه در حلقه کارزار	به قیمت تر از نیشکر صد هزار (سعدی)
وقت ناکامی توان دانست یار	خود بود در کامرانی صد هزار (مولوی)
از صد هزار دوست، یکی دوستِ دوست نی	وز صد هزار مرد، یکی مردِ مرد نی (شاکر بخاری)
تبصره: گاهی عدد تکثیر صد هزار، بصورت «صد هزاران» استعمال می‌شود. مانند:	
صد هزاران گل شکفت و بانگ مرغی برنخاست	عندلیبان را چه پیش آمد هزاران را چه شد؟ (حافظ)
صد هزاران خیط یک تُو را نباشد قوتی	چون بهم برتافتی اسفندیارش نگسلد (سعدی)
صد هزاران دام و دانه ست ای خدا	ما چو مرغان ضعیف و بینوا (مولوی)
صد هزاران کیمیا حق آفرید	کیمیایی همچو صبر آدم ندید (مولوی)
صد هزاران طفل سر ببریده شد	تا کلیم الله صاحب دیده شد (عطار)

۳.۱۱. عدد «صد هزار» در ضرب المثل‌های ایرانی

مانند: یکی مرد جنگی به از صد هزار. و مانند: یک نه و صد هزار راحت. و مانند: یک جو اعتبار بهتر از صد هزار درهم و دینار. و مانند: شما صد هزارید و من یک تنم. و مانند آه از دل و صد هزار آه از دیده (سعدی) و مانند: دل شکسته بیرزد به صد هزار درست.

۱۲. نتیجه گیری

این پژوهش تطبیقی به بررسی جامع اعداد تکثیر در دوزبان عربی و فارسی پرداخت و به ۶ سؤال اساسی پاسخ داد: نخست مجموعه اعدادی که بر معنای «کثرت» دلالت دارند مجموعاً شامل اعداد هفت، ده، بیست، چهل، پنجاه، شصت، هفتاد، صد، هزار، صد هزار بود.

دوم: بازتاب اعداد تکثیر در متون قرآن و روایات معصومین (ع) مورد بررسی قرار گرفت و انعکاس این اعداد در اشعار شاعران قدیم و جدید نیز بیان شد و به نمونه‌های فراوان از شواهد شعری استناد شد. همچنین استعمال شایع این اعداد در حوزه ضرب المثل‌های فارسی و عربی تبیین گردید.

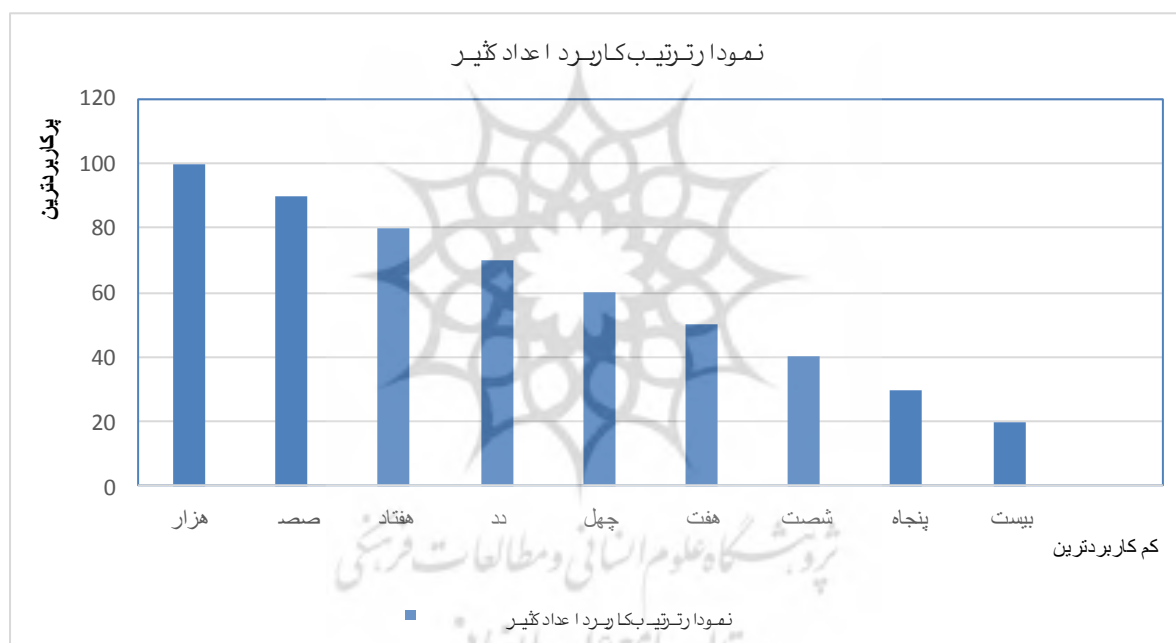
سوم: در این پژوهش ثابت شد که مجموعه اعداد تکثیر در زبان فارسی و عربی کاربرد یکسان و مشترک ندارند بلکه برخی مشهورتر و برخی کم کاربرد هستند و برخی نیز فقط در زبان فارسی بر معنای «کثرت» دلالت دارد و در زبان

عربی، به معنای واقعی آن تعداد دلالت می‌کند، به عنوان مثال اعداد ۷، ۲۰، ۵۰، ۶۰، ۱۰۰۰۰ در زبان عرب، دلالت بر معنی حقیقی این اعداد داشته و معنای «تکثیر» را نمی‌رسانند.

چهارم: با مراجعه به شواهد فراوان از شعر و نثر در بین «اعداد تکثیر»، این نکته عیان شد که عددهای ده، چهل، هفتاد، صد، هزار، در زمره پُرکاربردترین اعداد تکثیر می‌باشند.

پنجم: در این پژوهش، دریافتیم که برخی از این اعداد تکثیر، فروع و زیر شاخه‌هایی متنوع دارند. از این جمله است: عدد تکثیر ۱۰۰، که گاهی از آن به «دو صد» در معنای تکثیر، چند صد، دویست، سیصد، ششصد، هفتصد تعبیر می‌شود.

ششم: با مطالعه روی شواهد متنوع اعداد، با نمونه‌هایی مواجه شدیم که نه تنها معنای کثرت را در بر ندارد، بلکه بالعکس بر مقدار اندک چیزی دلالت می‌کند. مانند عدد ده که معنای «تقلیل» (اندک شمردن) چیزی را بیان می‌کند و برای آن شواهدی از ابیات شعری برشمردیم.



۱۳. فهرست منابع

- قرآن کریم، ترجمه محمد مهدی فولادوند، دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی، تهران، ۱۳۷۳ ش.
- نهج الفصاحة، تحقیق غلامحسین مجیدی، چاپ اول، انتشارات انصاریان، قم، ۱۳۸۷ ش.
- نهج البلاغة، ترجمه محمد دشتی، چاپ اول، انتشارات اوج علم، تهران، ۱۳۸۰ ش.
- ۱. اعتصامی، پروین، دیوان اشعار.
- ۲. امینی، امیرقلی، فرهنگ عوام (تفسیر أمثال و اصطلاحات فارسی)، چاپ دوم، انتشارات دانشگاه اصفهان، ۱۳۵۳ ش.
- ۳. انوری حسن، احمدی گیوی، حسن، دستور زبان فارسی، چاپ دوم، مؤسسه فرهنگی فاطمی، تهران، ۱۳۸۶ ش.
- ۴. بهمنیار، احمد، داستان نامه بهمنیاری، چاپ چهارم، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۹۸ ش.

۵. تنوخی، ابو علی محسن، الفرّج بعد الشّدّة، ترجمه حسین بن اسعد دهستانی، چاپ اول، انتشارات نیلوفر، تهران، ۱۳۸۸ ش.
۶. ثروت، منصور، فرهنگ کنایات، چاپ دوم، انتشارات سخن، تهران، ۱۳۷۵ ش.
۷. حافظ شیرازی، شمس الدین محمد، کلیات دیوان، چاپ پنجم، انتشارات طلائی، تهران، ۱۳۸۶ ش.
۸. حسینی عاملی، محمد بن حسن، المواعظ العددیة، چاپ اول، انتشارات طلّیعه نور، قم، ۱۳۸۴ ش.
۹. حقیقت، حسین شاه، خزینة الأمثال، چاپ اول، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۹ ش.
۱۰. خلایلی، کمال، معجم کنوز الأمثال والحکم العربیّة، چاپ اول، مکتبه لبنان، ۱۹۹۸ م.
۱۱. دشتی، محمد، المعجم المفهرس لألفاظ نهج البلاغة، چاپ پنجم، مؤسسه انتشارات اسلامی، قم، ۱۳۶۴ ش.
۱۲. دهخدا، علی اکبر، امثال و حکم، چاپ پنجم، انتشارات امیر کبیر، تهران ۱۳۶۳ ش.
۱۳. دهخدا، علی اکبر، لغتنامه، چاپ دوم، مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۷ ش.
۱۴. دهگان، بهمن، فرهنگ جامع ضرب المثلهای فارسی، چاپ اول، انتشارات فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران، ۱۳۸۳ ش.
۱۵. ذوالفقاری، حسن، فرهنگ بزرگ ضرب المثلهای فارسی، چاپ اول، نشر علم، تهران، ۱۳۹۲ ش.
۱۶. رودکی، ابو عبدالله جعفر بن محمد، کلیات دیوان، چاپ دوم، انتشارات دوستان، تهران، ۱۳۸۱ ش.
۱۷. سعدی شیرازی، مصلح الدین بن عبدالله، کلیات دیوان، چاپ هفتم، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۷ ش.
۱۸. شکورزاده، ابراهیم، دوازده هزار مثل فارسی، چاپ اول، انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۸۰ ش.
۱۹. شهری، جعفر، قند و نمک (ضرب المثلهای تهرانی)، چاپ پنجم، انتشارات معین، تهران ۱۳۸۲ ش.
۲۰. صائب تبریزی، میرزا محمد علی بن عبدالرحیم، دیوان شعار، چاپ دوم، انتشارات سیمای دانش، تهران، ۱۳۷۸ ش.
۲۱. عسکری، ابو هلال، جمهرة الأمثال، چاپ دوم، دار الجیل، بیروت، ۱۴۰۸ هـ.
۲۲. فرشیدورد، خسرو، دستور مفصل امروز، چاپ چهارم، انتشارات سخن، تهران، ۱۳۹۲ ش.
۲۳. فؤاد عبدالباقی، محمد، المعجم المفهرس لألفاظ القرآن، چاپ دوم، تهران، انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴ ش.
۲۴. قهرمانی، علی، امثال و حکم مشابیه، چاپ اول، انتشارات احرار، تبریز، ۱۳۷۸ ش.
۲۵. مشکینی، میرزا علی، نصاب، ترجمه احمد جنتی، چاپ هشتم، نشر الهادی، قم، ۱۳۷۲ ش.
۲۶. معین، محمد، فرهنگ فارسی، چاپ اول، نشر ندا، تهران، ۱۳۸۱ ش.
۲۷. مولوی، جلال الدین محمد بن محمد، مثنوی معنوی، چاپ اول، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۸ ش.
۲۸. میدانی، ابوالفضل، احمد بن محمد، مجمع الأمثال، دار الکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۰۷ هـ.
۲۹. ناصری، مهدی، فرهنگ ضرب المثلهای فارسی - عربی، چاپ اول، انتشارات بوستان کتاب، قم، ۱۳۹۰ ش.
۳۰. نراقی، ملا احمد بن ملا مهدی، مثنوی طاقدیس، چاپ دوم، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۲ ش.
۳۱. نظامی گنجوی، ابو محمد الیاس بن یوسف، کلیات خمسه، چاپ پنجم، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۰ ش.
۳۲. وطواط، رشیدالدین محمد، لطایف الأمثال و طرائف الأقوال، چاپ اول، دفتر نشر میراث مکتوب، تهران، ۱۳۷۶ ش.
۳۳. یاسمی، بهار، فروزانفر، قریب، همایی، دستور زبان پنج استاد، چاپ پنجم، انتشارات فردوس، تهران، ۱۳۸۰ ش.